

... این ترکیب اصلی ترکیب الهی است و امتزاج را خدا
میدهد و بر نظام طبیعی است و از این جهت ازین ترکیب
یک کائناتی موجود شود و وجودی تحقق یابد اما از ترکیب
بشر ثمری حاصل نگردد زیرا بشر ایجاد نتواند .

و از آنحضرت در ضمن خطاب بدکتر فورال است .

قوله المزیز: عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر

مرثیه نماید که محیط بر کائنات است و در هر رتبه از مراتب
ظهور و سروری دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانچه
رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را ننماید و نبات
ادراک حقیقت حیوانی را نتواند و حیوان ادراک حقیقت
کاشفه انسان که محیط بر سایر اشیا است نتواند حیوان
اسیر طبیعت است و از قوانین و نوا میسر طبیعت تجاوز نکند
ولی در انسان قوه کاشفه ایست که محیط بر طبیعت
است که قوانین طبیعت را در هم میشکند مثلاً جمیع جماد
و نبات و حیوان اسیر طبیعت اند این آفتاب باین عنایت
چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین
طبیعت سرمویی تجاوز نتواند و همچنین سایر کائنات و
جماد و نبات و حیوان هیچیک از نوا میسر طبیعت تجاوز
نتواند بلکه کل اسیر طبیعت اند ولی انسان هر چند

جسمش اسیر طبیعت است و لکن روح و عقلش آزاد و حاکم طبیعت ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذیروح متحرک شاکی است اما روح و عقل انسان قوانین طبیعت را میشکند مرغ میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا بکمال سرعت میتازد و بدون ماسی در قعر دریا می رود و اکتشافات بحریه میکند و این شگفتی عظیم از برای قوانین طبیعت است و همچنین قوه کهربائی این قوه سرکش عاصی که قوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس مینماید و این خرق قانون طبیعت است و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید منقوش بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از چیز غیب بحیرت شهود میآورد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواص اشیاء از اسرار طبیعت است انسان آنرا کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتیه را با استدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخاپره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافتات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوه ممنویه که کاشف حقایق اشیاء است از شرق بغرب مخاپره مینماید این نیز خرق قانون

طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است وقت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و انکشافات کل از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوه کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز غیب

باستور فیلسوف مبتکر حیاتی شهیر فرانسوی از تفکر در حیات پس بی بعد جهان برد و این سخن از منقول است که چنانچه بحقایق فیزیکی نمی بردیم بمعرفت خداوند و سبب سگنداریش تیز راه یا فتم و چون از او پرسیدند که نسبت ما بین انکشافات علمی خود را با دین چگونه یافتی گفت دانش من بجای آنکه اعتقادات را متزلزل نماید سرا در ایمان مانند کشاورز بریتانی نمود و این بمنزله مثل معروف گردید .

نیوتن دانشمند شهیر طبیعی جهان سنج انگلیسی عقاید طبیعیون را در چهار رساله بزرگ مورد تنقید قرار داد و او از نظم و ترتیب کرات و سیاراتی بنظم دهنده مقتدر حقیقی برد و این سخن بوی منسوب است این نظم و ترتیب که در آفتاب و ماه و سیارات و ذوات الاذئاب است بخوبی دلالت بر آفریدگار مقتدر بر همه چیز مینماید .

با سکال فیلسوف جهان شناس بزرگ فرانسوی از پهنای و

بمنیز شهود آورده و این خرق قانون ابیعت است خلاصه
 آن توه معنویه انسان که غیر مرئی است تیغ را از دست
 ابیعت میگیرد و بفرق ابیعت میزند و سایر کائنات با وجود
 نهایت عظمت ازین کمالات معروم انسان را قوه اراده و
 شعور موبود و لکن ابیعت از آن معروم ابیعت مجبور است
 و انسان مختار و طبیعت بی شه و راست و انسان با شعور

و بیکرانی جهان بی بخدای عظیم بر و این سخن از و است ایمن
 جهان مشهود نسبت بعالم بیکران خلقت یکا ترکوچکی بیش نیست
 که شاید غیر لایق نظر و توجه میا شد و کلیه جهان هستی را
 توان کره بیکران بیرون از احاطه فکری خواند که تصور و تفکر در آن
 جز تحیر و عجز با ری ندهد و بخوبی دلالت بر آفریدگار بزرگ و قهار
 و توانا مینماید .

هاروی بزرگ کاشف دوران خون در بدن گوید هیچ حیوانی
 را تشریح نکردم مگر آنکه در روی دلائل و آثاری بدیع از قوی و
 عنایات شگرف غیبی دیدم .

هکسلی در کتاب اصل ارتقاء خود چنین گفت بر این اصل و
 بنی چگونه الوهیت را توان انکار و نفی نمود و بجز احمق چنین تفکری
 نمینماید .

طبیعت از حوادث ماضیه بیخبر و انسان باخبر است طبیعت از وقایع آتی جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز باخبر اگر نفسی تخطرنماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع کمالات است این کمالات جلوه از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کل

استاد ژولید در اثر مشاهدهات خود در عالم حشرات استنباط نیروهای عالی الهی کرد .
مالبرانش فرانسوی عالم هستی را بچهار نوع قسمت نمود و درجه اعلی را خدای توانای محیط بکل اشیاء خواند .
اسپینوزا عارف بزرگ هلندی عوالم مجردات علوی را صفات خدا و عوالم قدرت ستمی را افعال خدا میشناخت و خلاصه آنکه هر یک از عقلای صفادون و فلاسفه و دانشمندان جهان بنوعی از احساس و مشرب خود بی بعداء مطلق بردند .
شما اگر یکفرمادی باشید یعنی هیچ بخدا عقیده نداشته باشید طبیعاً معتقد ب ماده هستید و میگوئید که همه چیز را ماده بوجود آورده است درینصورت چرا برای این ماده قائل بهشرونذکات نیستید در صورتیکه آخرین تحقیقات علمی ثابت کرد که ماده

است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد و طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبسط از حقایق اشیا است و این حقایق کائنات هر چند در نهایت اختلاف است ولی در ذات ارتباط و این حقائق مشتلفه را جهت جامعیه لازم که جمیع را برسد، بیکدیگر دهد مثلا ارکان و اعضاء و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلاف است

دارای قواعد و قوانین خاصی است و قتیکه ماده در همه جا بوده و همه چیز را آورد تا چار با هوش و ذکاوت یا قانونی هست که همه چیز را بوجود میآورد و همان خدا است . "مترینگ"

خلاصه ادله نه گانه الوهیت .

۱- آنکه نفس صنع و کون دال بر وجود صانع و مکنون است و

حقایق اشیا دلالته بر حقیقت کلیه نماید .

۲- بطلان تسلسل علل و معالیل .

۳- ضرورت آنها مجموعه عالم امکان وحد و نقص بعد واجب

نامحدود کامل .

۴- آنکه ترکیب عناصر ارادی است نه لازم ذاتی یا

تصادفی .

۵- سلطه نفس انسانی بر طبیعت .

ولی جهت جامعه که از آن تمبیر بروج انسانی میشود
جمع را بیکدیگر ربط میدهد که منتظما تعاون و تعاضد
حاصل گردد و حرکت کل اعضاء در تحت قوانین منتظمه که
سبب بنای وجود است حصول یابد اما جسم انسان از آن
جهت جامعه بکلی بیخبر و حال آنکه باراده او منتظما و تالیفه
شود را ایفا مینماید .

۶ - انتظام و ارتباط و تفاعل و تعاون اجزاء عالم دال بر
وجود جهت جامعه است .
۷ - حکم و دقایق صنمیه عالم خلقت دال بر وجود علم و
حکمت نامتناهی میباشد .
۸ - آنکه مقاصد و غایات مطلوبه که در ایجاد کائنات پیدا
است دلالت بر اراده و حکمت مطلقه مینماید .

۹ - وجود علم و اراده در عالم نفوس که جزئی از عالم
کون است دال بر دریا ی علم و اراده در کون عالم است .
در کتاب کافی از محمد بن یعقوب کلینی در باب ابطال
رؤیت نسبت بذات مقدس الهی روایت از حضرت امام علی بن
موسی الرضا است چون سائل بعد از بیاناتی که آن حضرت
راجع به تفریه و تقدیس غیب هویت از شدن جسمانیت مانند رؤیت

وقوله المیز: ولی، آن منقبت کماهی می مجهول النصت
 است مثلا ماده اثیریه موجود ولی حقیقتش مجهول و با آثارش
 محتوم حرارت و کهربا و ضیا، تعویبات اوست ازین تصوجات
 وجود ماده اثیریه اثبات میگردد مابون در فیوضات الهی
 نادر کنیم متیقن بوجود الوعیت گردیم مثلا ملاحظه مینمائیم
 که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم

و غیرها کردند احادیث نبویه متداوله مروه از طریق اکثریه شعر
 برویت ذات درین نشأ و یا اقلاد در نشأ، اخرویه را عرضه داشته استوال
 کرد که آیا شما اینهمه را تکذیب میفرمائید فرمودند اذا کانت
 الروایات مخالفه للقرآن کذبتهما.

آخرین مطالعات ذره شناسی یک مرتبه دیگر ثابت میکند که
 خداوند یکی است و دو نیست زیرا وقتی که ذرات تمام اجسام را
 از هر قبیل می شکافند و با آخرین مرحله آن که اتم باشد می رسند
 مشاهده مینمایند که اتم ها مرکب از یک هسته مرکزی و مقداری
 الکترون است و با زعم وقتی که اتم را می شکافند مقداری (برق)
 بدستی آید و در این مرحله آخر تمام اجسام بیکدیگر شبیه هستند
 اینکه کلمه برقی را در پرا نتزگذا شتم از این حیث است که
 آنچه در مرحله آخر بدستی آید برقی نیست بلکه چیزی است که

عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرد ه گردد پس بدون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از نظر ترکیبی - کائنی تحقق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی و ترکیب محصور در سه قسم است لا راجح له ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق

تصور می کنند برقی است و هنوز با هیت آن بی تبردند در هر صورت مصالح ساختمان تمام مواد دنیا در مرحله آخر یکی میشود و انگار تمام این جهان را از چیز ساخته اند ولی این چیز استعداد - عجیبی دارد که بهزارها شکل درآید و هزار موجود مختلف را تشکیل بدهد و نیز استعداد عجیبی دارد که صدها هزار قانون بوجود بیاورد و این قوانین برای حفظ و تنظیم دنیا طوری با آن شیئی توأم است که نمیتوان قوانین را از وجود آن دانست و نمیتوان دانست که قوانین از کجا و خود آن شیئی از کجا شروع میشود امروز ما تقریباً بطرزی محسوس استنباط میکنیم آن کس که این جهان را بوجود آورده یکی است و توان میشود زیرا همه چیز جهان از مواد گرفته تا قوانین از یک چیز بوجود میآید که هنوز ندانسته ایم چیست "مترلینگ"

نیابد و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آن است که آن ترکیب از لوازم ضروریه اجزاء مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیا است و حرارت که سبب توسعه عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است درینصورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر گائشی انفکاک نیابد شق ثالث باقی میماند و آن ترکیب ارادی است که یک قوه غیر مرئی که تعبیر بقوه قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است .

و در لوحی از حضرت بهاء الله است .

قوله جل و عز : اگر صاحب بصر درست ملاحظه نماید

و تفکر کند در ربیع آندپه ظاهر شده و میشود و وارد گشته

و میگردد اثمار سدره عقیقتا الهی را در گلشنی مشاهده

مینماید دلویی لمنصف بهیر و لویی لعالم خبیر .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXX

XX XX

: . X

بیانی از مقام و اوصاف الهی و کشف سجدات او نام

در صحیفه اصول و فروع حضرت نقطه است .

قوله الاعلی : بدانکه ذات قدیم ظاهر آن نفس باطن
اوست و کینونت آن نفس ذاتیه اوست ولم یزل بوده و وجودی
از برای شیئی نبوده و حال هم بحالت ازل هست و وجود
شیئی در مرتبه او نیست و هر شیئی که اسم شیئیت به آن
اطلاق شود سوای ذات الله خلاق اوست . . . بل نیست
فی الحقیقه از برای ذات مقدس او وصفی سوای ذات او و صفاتی
که اهل عصمت بیان نموده اند بنسب کلام حضرت
رضا لا یجل مکنسه او نام است و خداوند همیشه عالم بوده
و معلومی نبوده با او و علم او ذات اوست و هر کس اراده علم
او و کیفیت آنرا نموده کافر است . . . ولم یزل قادر و سمیع
و بصیر بوده و مقدر و مسموعی و مذکور با او نبوده عالم است
بکلی شیئی قبل وجودش . . . و کل صفات ذکر وجود مشیت
او است و کل اسماء اسم اراده است . . . و الآن هم در

رتبه اراده او کل معدوم صرف اند و بعد از وجود
ممکنات وصف نفس خود را در امکان یا ممکن نمود .
و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است .

قوله الاعلی : غیب هوّیه و ذات احدیه مقدس از بروز
و زلهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی
است از وصف هر واضفی و ادراک شر مدرکی لم یزل در ذات
غیب شود بوده و نیست و لا یزال بکینونت خود مستور از ابصار
و انذار خواهد بود لا تدركه الابصار و هویدک الابصار وهو
الذایف الخبیر به میانہ او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل
و یا قرب و یحد و جهت و اشاره بهی وجه ممکن نه زیرا که
جميع من فی السموات والارض بکلّه امر او موجود شدند و
باراده او که نفر مشیت است از عدم و نیستی بحت بأت
بمرصه شهود و هستی قدم گذاشتند سبحان الله بلکه
میانہ ممکنات و کلمه او نعم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود
و یحذّرکم الله نفسه برین مطلب برهانی است واضح و کان الله
ولم یکن معه شیعی دلیلی است لایح چنانچه جمیع انبیاء
و اوصیاء و عرفا و حکماء بر عدم بلوغ آن جوهر الجواهر و بر
عجز از عرفان و وصول آن حقیقا الحقایق مقرر و
مذعن اند .

نفس ناطقه در بدن مثل حق است عالم

از حضرت تائبها^ع الله در شرح حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه خطاب بهادی قزوینی است .

قوله الاعلی : ملا حظہ در نفس ناطقه که ودیعه

ربانیه است در انفس انسانیہ نماید مثلا در خود ملاحظه

نماکه حرکت و سکون و اراده و مشیت و دون آن و فوق آن و

همچنین سمع و بصر و شمع و نطق و مادون آن از حواس ظاہره

و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن

اقل من آن قلع شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود

محبوب و ممنوع شوند و این بسی معلوم و واضح بوده که اثر

جمیع این اسباب مذکورہ منوط و مشروط بوجود نفس

ناطقه که آینه تجلی سلطان احدیه است بوده و نخواهد بود

چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاہر و در

بطون آن جمیع ممدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او

بصر است او مقدس از بصر است چه که بصر با و ظاهر و

بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع
 بتوجه با و مذکور و كذلك دون ان از گل ما یجری علیه الاسماء
 والصفات که در شیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع
 این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر
 و مشهود و لکن او بنفسه و بخصوصیته مقدس از گل این اسماء
 و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم و مفقود
 بحسب است و اکثر الی یوم القیامة بمقول اولیه و آخریه درین
 له ایفه ربانیه و تجلی عزّ حمدانیه تشکر نغائی البتّه از عرفان
 او کما فی حقه خود را عاجز و قادر مشاهده نمائی و چون
 عاجز و قصور خود را از بلوغ بمرقان آیه موجوده در خود
 مشاهده نموده البتّه عاجز خود و عاجز ممکنات را از عرفان
 ذات احدیه و شمس قدسیّه بشین سرو سرّ ملا حظه نغائی
 و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان
 عبد است و منتهی بلوغ عباد و اگر بدان توکل و انقطاع
 بحمان عزّ امتناع عروج نغائی و بصر معنوی بگشائی این بیان
 را از تقیید نفس آزاد و صادر بیتی و من عرف نفسه فقد عرف
 ربه بگوش هوش از سروش حماه قدس ربانی بشنوی چه که
 در جمیع اشیا آیه تجلی عزّ رحمانیه و بوارق ظهور شمس
 فردانیه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفسی نبوده

وخواهد بود و هذا الحق لا ريب فيه ان انا نتم تصرفون ولكن
مفسود اوليه از عرفان نفس درين مقام عرفان نفس الله بوده
در هر عهد و عصرى الخ .

درجات معرفت

از حضرت بهاء الله در كتاب ايقان است .

قوله الاعلى : حال بيشم علم اليقين وبناسخى عين
اليقين بصراط حق اليقين قدم گذار قل الله ثم ذرهم فى
خوضهم يلصبون تا از اصحابى محسوب شوى كه ميفرمايد
ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة
تا جميع اين اسرار را بهر خود مشاهده فرمائى .
و در لوحى ديگر .

قوله الا بهى : ويحد معلوم بوده كه سالندان صحراى
طلب ورجا ووصل ولقاء امر انتهاي بسيار و مقامات بيشمار
بعضى بعد از مجاهده نفسانى و تمب جسمانى از رتبه
اسفل لا بعد يقه بلند الا مقر يابند و از ظل نفى فرار نموده
بمحل وسيع اثبات مسكن گزينند و از مراتب فقر فنا بمحل
غناى لقا ساكن شوند و اين منتهى مراتب سعى و اجتهاد

است و بعضی دیگر چیزی از لا نیافته از منتهی افق الآ
 درگذرند و از شئون فنا رشی نپسیده از ملکوت بقا عروج
 نمایند و از چشمه عدم ننوشیده از صهبای قدم مرزوق شوند
 و اینهارا در دلی مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول مشی
 دیگر است و مقامی دیگر و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی
 اخذ کرده و از جب روت صفات که بطنك راجع است اطلاعی
 نیافته از غیب بقاء طالع شوند و غیب بقا راجع گردند صد
 هزار بحر عظمة در قلب متیرشان موج و از لبهایشان اثر
 تشنگی ظاهر و هزار هزارانها قدس در دیشان جاری و لکن در
 اثر اثری از آن مشهود نه و قاتر حکمة بالفه ربانی در الواح
 دیشان مسطور و لکن در عالم بروز حرفی مذکور نه در مصر
 یقین ساکنند و در دیار تسلیم سائر مست جمالند و محو جلال
 ذوالجلال دل بدل راز گویند و سینه بسینه نکته سرایند
 اسرار دویه از جبین قدسشان ظاهر و انوار احدیه از ورقه
 بدیعشان طالع سر در قمیم صفا برده اند و آستین بر دو
 جهان افشانده اند این نفوس بی پرواز و بی ر جل
 مشی کنند و بی دست اخذ نمایند بلفظ عما سخن گویند
 و بفتون غیب تکلم نمایند جمیع اهل ارض بحرفی از آن آگاه
 نیستند الا من شاء ربك و لکل نصیب فی الکتاب و کل بما

قدر لهم لغائزون .

و در رساله چهاروادی .

قوله الاعز الابیہی و دیگر ذکر شده .

لله تحت قباب الضراطفة اخفاهم فی رداء الفقرا جلالاتها
آنها هستند که از پیشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش
دارند . پنجاه در حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات
آفاق و انفسی در این رتبه بسیار ولیکن بدو حدیث

مصطفی صلعم در شب مهرج هر عایشه را خبر داد کی حق را
دیدم و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول عم مرا گفت
حق را بدیدم خلق با من خلاف بماندند و آنج بهتر با بستوی از
میانه ببرد اما آنج گفت دیدم من عبا رت از چشم ستر کرد و آنج گفت
دیدم بیان از چشم سز یکی ازین دو اهل باطن بودند و یکی اهل
ظاهر سخن با هر یک براندازه روزگار روی گفت پس چون ستر دید اگر
واسطه چشم نباشد چه زبان

وقال النبی عم دعوا الدنیا لعلمک ترون الله بقلوبکم
عبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ووحی فرستاد
بد اوود عم یا داوود اتدبری ما معرفتی قال لا قال حیاة القلب فی مشاهدتی
کشف المحجوب علی بن عثمان جلابی غزنوی .

اکتفا میرود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد
 برای مشتاقین اول اینست که میفرماید "عبدی اطعنی حتی
 اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون وانت تقول کن فیکون" و ثانی
 این است که میفرماید "یا ابن آدم لا تأنس باحد ما وجد تنی و متی
 ارد تنی وجد تنی باراً قریباً" آنچه مذکور شد از اشارات بدیهه
 و دلالات نیهه راجح است بحرف واحد و نقطه واحده ذلك
 من سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً ولا تحويلاً .
 و در حدیث ابی اذخرت عبد البهاء در جمیع تیسافیهما

اعلم ان تلك المعرفة التي يمكن ان يصل اليها افهام البشر لها
 مراتب متخالفه ودرج متفاوته قال الحق الطوسي طالب نراه في
 بعض مصنفاته ان مراتبها مثل مراتب معرفة النذر متلافان ادناها من
 سمع ان في الوجود شيئاً بيمدم كشيئتي يلاقيه ويظهر اثره في
 كدشيئتي يحا ذيه وای شيئی اخذ منه لم يفتقر منه شيئی ويسمى
 ذلك الموجود ناراً و نظير هذه المرتبه في معرفة الله تعالى معرفة
 العقلمين الذين صدقوا الدين من غير وقوف على الحجج و اعلى منها
 مرتبه من وصل اليها دخان النار و علم انه لا يند من مؤثر محكم بدات لها اثر
 و هو الدخان و نظير هذا المرتبه في معرفة الله تعالى معرفة اهل
 النظر و الاستدلال الذين حكموا بالبراهين اذ لقاطعه على وجسود
 الصانع و اعلى منها مرتبه من احسن بحراره النار بسبب مجاورتها

در پاریس است .

قوله العزيز: علم بر دو قسم است یکی تصویری
 و دیگری؛ تحققی است بمباراة اخری حصولی و حضوری مثلا
 ما میدانیم که آبی هست اما این صرف تصور است اما وقتی
 نوشیدیم تحققی گردد لهذا گفته اند علم تام تحقق بشیئی
 است نه تصور شیئی مثلا انسان اگر بداند که مائسده و
 نمش موجود است ازین تصور تلذذ نیابد اما چون از مائسده
 تناول کند تلذذ و تغذی نماید پس تحقق تام علمی حاصل شود.

و شاهد الموجودات بعورها وانتفع بذلك الاثر ونظير هذا المرتبة في
 معرفة الله سبحانه معرفة المؤمنين الذين اطمانت قلوبهم بالله و
 تيقنوا ان الله نور السموات والارض كما وصف به نفسه واعلى منها
 مرتبه من احترق با لنا ربكليه وتلاشى فيها بجعلته ونظير هذه
 المرتبة في معرفة الله تعالى بحرفه اهل الشهود والفتاء في الله
 وعى الدرجه العليا والرتبه القصوى رزقنا الله الوصول اليها والوقوف
 عليها بمنه وكرمه انتهى

” اربعين شيخ بهائى ”

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXXXX

ذات حق کمال صرف و پاک از هر تقصیری است صفات سلبی و اثباتی

از حضرت عبدالبهاء در مقاولات است .
قوله المیز : حقیقت الوهیت که منزه و مقدس از ادراک
کائنات است و ابدا تصور اهل عقول و ادراک نیاید و مبرا از
بصیرت و صورت آن حقیقت ربانیه تقسیم قبول ننماید زیرا تقسیم
و تعدد از خصائص خلق است که ممکن الوجود است نه از
عوارض بارئه بر واجب الوجود حقیقت الهیه مقدر از توحید
استقامت به رسد بتمدن و آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات
و مراتب عین نقض و منافی کمال و ممتنع و محال همواره در علو
تقدیس و تنزیه بوده و نیست و آن به ذکر میشود از ظهور و اشراق
الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود حق
کمال محض است و خلق نقصان صرف حق را تنزل در مراتب
وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلی
آفتاب است در آینه لطیف صافی شفاف جمیع کائنات آیات
باصرات حق هستند مانند کائنات ارضیه که شمع آفتاب

برگل تابیده ولی بردشت و کوهسار و اشجار و اثمار همین
 پرتوی افتاده که نمودار گذشته و پرورش یافته و نتیجه وجود
 غویبش رسیده اما انسان کامل بمنزله مراتب صافیه است آفتاب
 حقیقت به جمیع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار گردیده
 ... حضرت کلمه الله مقدس از زمان است زمان گذشته و
 حال و آیند هکلی بالنسبه بحق یکسان است در یروز و امروز و
 فردا در آفتاب نیست ... نه اول دارد نه آخر چه که اولیت
 و آخریت بالنسبه به عالم امکان است نه بالنسبه به عالم حق
 اما عند الحق اول عین آخر است آخر عین اول مثل اینکه اعتبار
 ایا هو اسبوع و شهور و سنه و د یروز و امروز بالنسبه بگره ارض است
 اما در آفتاب چنین خبری نیست نه در یروزی نه امروزه نه
 فردائی نه ماهی نه سالی همه مساوی است بهمچنین کلمه
 الله از جمیع این شئون منزله و از حدود و قیود و قوانینی که
 در عالم امکان است مقدس است ... و لذا ویرا حدود
 بمکانی در علویا سفل و سوی نیز نتوان فرز کرد اینما تولا
 فثم وجه الله ... ذات احدیت یعنی وجود الهی
 ازلی است سرمدی است یعنی لا اول له و لا آخر له است ...
 ذات مقدس شمس حقیقت تجزی نیابد و برتبه خلق تنزل ننماید
 ... ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس است از زمان

و مکان جهان روحانی است و عالم روحانی و مرکز سلطنت
پزدانی است صبر از جسم و جسمانی است و پاک و
مقدس از او تمام عالم انسانی به که محسوسیت در مکان از خصائص
انسان است نه ارواح و زمان و زمان محیط برتن است نه عقل
و زبان ذات الوهیت وحدت محض است و شبه و مثل
و تأثیر ندارد مبد * همیشه بود که دو باشد زیرا مبد *
بتمام اعداد واحد است و نیست و دو محتاج بمبد * است
. . . . حق تمام صحت است آن جوهر تقدیر جامع
کمالات ربوبیت و الوهیت است .

فی الحدیث *

لیس عند ربك صباح ولا مساء قال علماء الحدیث المراد ان
علم الله حضوری لا یتصف بالخصی والاستقبال کعلمنا و شبهوا ذلك
بحبل كل قطعه منه على لون فی ید شخص مبد * على بصر نمله فی
بحقارة با صرتها تری كل آن لونا ثم بیضی و یا تی غیره فیحصل
بالنسب إليها ماثر و حال و مستقبل بخلاف من ید * الحبل قبله
سبحانه وله الفضل الاعلی با لمعلومات کعلم من ید * الحبل و علمنا
بها کعلم تلك القطعه کذا ذكره الشيخ البها فی ره *

علم و عدل و غیره

از حضرت عبد البہا است .

قوله العزيز: ما از برای ذات الوہیت اسما و صفاتی

بیان کنیم و بر وسمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم

اثبات این اسما و صفات نہ بجهت اثبات کمالات حق است

بلکہ بجهت نفی نفاذ است چون در عالم امکان تبار کنیم

مشاہدہ نمائیم کہ جہل نقص است و علم کمال لہذا گوئیم کہ

ذات مقدس الہیہ و علیم است و عجز نقص است و قدرت کمال

گوئیم کہ ذات مقدس الہیہ قادر است نہ این است کہ علم و

بدر وسمع و قدرت و حیات او را کماہی ادراک توانیم زیرا آن

فوق ادراک ما است چہ کہ اسما و صفات ذاتیہ عین ذات

است و ذات منزہ از ادراکات و اگر غیر ذات محدود قدماء

لازم آید و ما بہ الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقق و قدم

لازم آید لہذا تسلسل قدماء نامتناہی گردد و این واضح

البطلان است .

و از آن حضرت در خطاب بد کثر فورال است .

قوله العزيز: اما صفات و کمالاتی از ارادہ و علم

وقدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار جود در حیز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمال است گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق به جود این کائنات یافته البته جاهل نیست پس می‌گوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس تدبیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است مقدور اینست که این تصور و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلیه می‌شماریم مجرد برای سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیز ادراک انسانی است لهذا می‌گوئیم که مجهول النعت است .

و از آن حضرت در کتاب مفاوضات است :

قوله المیز : علم ذاتی حق محیط بر اشیا قبل وجود

اشیا و بعد وجود اشیا یکسان است این کمال

الهی است از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدس

وعین تحقق اشیا است همچنانکه عفو از صفت رحمانیت

است عدل نیز از صفت ربوبیت است بخیمه وجود بر ستون

عدل قائم نه عفو .

و قوله الکریم : ولكن فرق در اینجاست که انبیاء
میفرمایند علم حق محتاج بوجود کائنات نیست
علم خلق محتاج بوجود معلومات است اگر علم
حق محتاج بمادون باشد آن علم خلق است نه حق
زیرا قدیم مابین حادث است و حادث مخالف قدیم
آنچه را در خلق ثابت نمائیم که از سوازم حدوث است
در حق سلب نمائیم زیرا تنزیه و تقدیس از نقائص از خصائص
وجوب مثلا در حادث چهل بینیم در قدیم اثبات علم
کنیم در حادث عجز بینیم در قدیم قدرت اثبات
نمائیم در حادث فقر بینیم در قدیم غنا اثبات کنیم یعنی
حادث منشاء نقائص است و قدیم جامع کمالات . . . و این
اوصاف کمالیه آئیه محاط با دراکات عقلیه نیست تا حکم
نمائی که علم الهی محتاج بمعلومات است .

و از آنحضرت در خطاب بجناب آقا میرزا احمد علی

علیه بهاء الله در تبریز .

هو الله : ای یار قدیم و همدم و ندیم از

حدیث العلم تمام المعلوم و القوة والقدرة تمام الخلق سؤال
نموده بودید فرصت شرح و تفصیل نیست ممدورید آرید مختصر
این است که میفرماید جمیع معلومات علم الهی است یعنی

حقایق معلومه باید تا تحقق علم حاصل شود تا محاط
نباشد محیط احادیه نکند و تمام خلق آیات قدرت و قوت
حق اند درین صورت باین نظر انسان نتواند که ناسر را
عوام شمرد و خود را عالم داند زیرا معلومات حق علم حق
است العلم عین المعلوم ومثلات آیات قدرت اند نظار حقارت
نتوان بآیات الهی نمود .

و از آنحضرت در جواب سئوالات میرزا محمد ناطق
است .

سئوال مازر صبر و مشهور افتاده که اولاد پاداش
اعمال نیاید و بد ابداد را میبایند و یا سلسله بعد از ستم
و باغیان کیفر میبایند در صورتیکه آحاد و اشخاص کیفر بران
غیر از اشخاص ستمگران اند در صورتیکه میفرماید لا تجزی عن
نفس شیئا پدری المم کرد پاداش نیافت پسری ظلم نکرده
گرفتار بجرم پدر شد حکمت چیست جواب فرصت نیست پاداش
در قسم است مخصوص آن جزای اعمال خصوصی است مانند
المم و باغیان لا تجزی نفس عن نفس شیئا لا تژیروا ذرة و زرا خری
و شمولی است نظیر انسانی که خود را بمرض مبتلا نماید که
ساری است .

و از آنحضرت در مفاوضات است .

قوله المزهرة: تفاوت بین نوع از حیث ترقیات روحانیه
و کمالات ملکوتیه نیز با انتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان
که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل شعله
نار صحبت بقوت انجذاب استنه بسمی و کوشش در جهان
خالک و آب بلکته بسمی و ابنتهاد اطلاع و علم و کمالات سائره
حاصل گردد پس باید انوار جمال الهی رون را بقوه
جاذبه در وجود و حرکت آرد لهذا میفرماید المدعوون کثیرون
والمشتارون قلیلون .

تفاوت قدر و لاجبر و لا تعویض بل امر من الامین

از حضرت نقطه در صحیفه اصول و فروع است .
قوله الاعلیٰ ؛ و در مقام توحید خصال فرشی است بر
ممتد بالله که خالق جزا و اعتقاد نماید و از حکم جبر و
تغویضی بخلق در کشیشی بیرون نرود که کفر محض است بل هر
شیئی که اسم شیعیّت بر او اطلاق شود خالق او خداوند
است و حده بعلت خصال سبمه باختیار نبود شیعی و فرقی

در خلق حقایق امکانیه و صفات اکوانیه بنظر حقیقتست نیست بل عمل عاملین نه جبر است و نه تفویض بل امر الله سوای این دو امر است و این امر اوسع از ما بین سما مشیت است تا ارض جماد که منتهای رتبه قوایل است و سر امر این است که خداوند عالم اختیارات کل شیئی را عالم است و بر سبیل اختیارات کل را خلق میفرماید و جزا میدهند ایشانرا بوصف اختیار ایشان و هرگاه شیئی بر غیر رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم با او کرده .

و از آنحضرت در تفسیرها .

قوله الاعلی : وان سر الامر نوان لایری احد ظهور
نمل الله بما شو علیه الا نفس تجلی اختیارات الاشیاء
بما هم علیه و ما هم سائرون الی ما لانها یة لها و لایری نورا
الا نوره ولا حکما الا حکمه لان لایوجد شیئی فی السموات
ولا فی الارضین الا بمراتب سبحة التي فی مقامات آل الله
سلام الله علیهم و ان العبد فی حین الفعل هو یفعل بفعل
القدر من لدن غیر علیم لان الله سبحانه کان عالما باختیاراً
الکل و ما هم سائرون و علی ذلك یجزیهم و صفهم و یمطیهم
حقهم و ان ذلك الاختیار هو مساوق وجود شیئی . . . و هو
سر القدر حیث یعلم اهل المنظر الی القواد و لایرون فعلا

الا فصل الله ولا يرون موثرا الا الله .

از حضرت عبد البها * در مفاوضات است .

قوله العزيز : اموری در تحت اختیار انسان است
مثل عدل و انصاف و ذلم و اعتساف مختصرا اعمال خیریه
و افعال شریه این واضح و مشهود است که اراده
انسان درین اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموری است
که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و مصات
و عروض امران و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت
اراده انسان نیست و مسئول از آن نه زیرا مجبور بر آن است
اما در اعمال خیریه و افعال شریه اختیار است و با اختیار
شویبتر ارتباب ان نماید مثلا اگر خواهد بدگر خدا مشغول
گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود ممکن است که از نار
محبة الله شمس برافروزد و متخیر است که محب عالم گردد
و یا مفض بنی آدم شود و یا بحب دنیا پردازد و یا عادل
شود و یا ظالم گردد این اعمال و افعال در تحت تصرف
خود انسان است لهذا مسئول از آن اما مسأله دیگر در
میان استوآن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی
و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و نوبسته به
مشیت و اراده جناب کبریا مقامات نفوس مختلف است

آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جفا حق ندارد که —
 اعتراض نماید خداوند امر را چرا کمالات سبحانی ندادی . . .
 مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را محرك قوه باد و قوه
 بنا را است و اثر این قوت منقلع ابد احركت نتواند با وجود
 این سگان کشتی بهر طرف تمایل قوه بخار کشتی را بآن
 سمت راند . . . این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و همار
 است و همچنین حرکات و سکنات انسان مستمد از مدد ^{شاه}
 رحمان و لکن اختیار خیر و شر را جع بانسان و همچنین یاد
 شکر را حاکم این شهر نمود و قوه تصرف بخشید و طریق
 عدل و ظلم بموجب قانون بنمود حال این حاکم اگر ظلم نماید
 بگریزند بقوت و نفوذ پادشاه نماید ولی پادشاه از ظلم پیمزار
 است و اگر عدل نماید نیز بنفوذ پادشاه نماید و پادشاه از
 عدل را غنی و غرسند است مقصود این است که اختیار خیر و
 شر را جع بانسان و در هر صورت موقوف به مدد وجودی از پرورد ^{گار}
 سلطانت الهی عزایم است و گل درید قدرت اسیر بنده
 باراده خود توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و توانا
 است و مدد بهش بنصیح کائنات . . . مادام مراتب موجودات
 مختلف است و متفاوت است همذها فوق بعضی پس انتخاب بعضی از
 اشیا برتبه اعلی مثل انسان و ترك بعضی دررتبه اوسط

مثل نبات و وضع بعضی در رتبه ادنی مثل جماد چون بصحبت
و اراده پروردگار است بی تخصیص انسان برتبه اعلی از فضل
پروردگار است و تفاوت بین انسان از حیثیت ترقیات روحانیه^{نه}
و کمالات ملکوتیه نیز بانتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان
که حب اصابیده است از آثار فضل است نه نتایج عدل شمله
تا صحبت بقوه انجذاب است نه بسمی و کوشش در جهان
بناش و آب بلکه بصمی و اجتهاد اطلاع و علم و کمالات سائره
حاصل گردد.

وقوله المزیز : سؤال از حرکت و سكون اشیا نموده
بودید که باراده حق استیقین است زیرا مدد وجود از فاضل
السنود استاگر بوجود امداد از حق نرسد کائناتی از
کائنات بحرکت نیاید ولی مقصد و مراد این نیست که جبری
در میان است بلکه مراد این استاگر مدد منقطع شود جمیع
کائنات از حرکت باز ماند مثلا اگر مدد روح از اعضا و اجزاء
هیکل انسانی منقطع گردد از برای همین عضوی حرکتی
نماند ولیکن این حرکت برزبایت و خواهرش نفس است نه روح
چون بسیار واقع که روح تقدیس جوید و جان جانان طلبد
ولیکن نفس اماره مسلط شود و انسان را بحرکتی مبتلا نماید
که سبب گدورت روح شود درین مقام است که ذکر میشود

لا حركة ولا سكون الا بالله .

وقوله العزيز : واما مسأله لا جبر ولا تفويض . . .

فاعلم ان القدرة القديمه محرکه للأفاق مقلبة للقلوب والابصار
ومدخل الانسان في الافعال هو الارادة والميلان والقابلية
والاستعداد فالشجر والشجر متحركان والمحرك لهاتين —
الحركتين هو الله ولكن حركة الانسان صائنة لحركة الاشجار
لان الحركة الاولى بالاختيار والارادة والميلان والثانية
بالاشطرار وعدم الاختيار والمحرك هو العزيز الجبار . . .
ولنا مثل آخر وهو اذا اشتدت ريح صرصر في البر والبحر
ترى الفلك مواخر الى الشرق والغرب والمحرك لها الريح
الشديد . . . ولكن اذا مال الملاح بالسكان الى الشرق
فتذهب بقوة الريح مشرقة وان اماله الى الغرب تذهب بها
الريح مضربة .

در قرآن است —

قوله تعالى : وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة .

در تفسير بيضاوى است .

وربك يخلق ما يشاء ويختار ولا موجب عليه ولا مانع له ما كان

لهم الخيره اى التخير كالطيره بمعنى التطير وظاهره نفي الاختيار

و از آنحضرت در سفرنامه اروپا است .

قوله العزيز: انسان در اموريكه راجع بحسن صفات
و تعديل اخلاق است و سبب صدور بمقامات عاليه متماليه
مختار است اما در امور كلييه و قانون قدرت انسان
مداخله نتواند .

و در سفرنامه امريكا است .

منهم راساً والامر كذلك عند التحقيق فان اختيار العباد مخلوق
باختيار الله منوط بدواعي لا اختيار لهم فيها .
و در تورات است .

خدای قلب فرعون را قسی و سخت کرد که نخواست بنی اسرائیل از خاک
مصر بیرون روند .

و کلام اشعیا است .

المصور النور والخالق الظلمه الصانع السلام والخالق الشر

انا الرب الصانع هذه جميعها .

و در انجیل کلام مسیح است .

احمدك يا ابا رب السماء والارض لانك اخفيت هذه عن

الحكماء الفهماء واعلنتها للاطفال .

و نیز در انجیل است .

قوله العزيز: سلسله موجودات بیک قانون عمومی و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود بلکه ای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام عمومی است آنچه واقع میشود از مقتضیات آن است و منی بر حکمت بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی برود آذرخیز مرده میشود و در زراعت سبزی و خرمی خشک میگردد

لم یقدروا ان یؤمنوا الان اشعیا قال ایضا قد عسی عیوئهم
واغلظ قلوبهم لئلا یبصروا بحیوتهم ویشعروا ویرجعوا فاشفیهم .
قال اهل السنه افعال العباد و جمیع الحيوانات مخلوقه الله
تعالی لاخالق لها غیره وهو مذنب الصحابه والتابعین رضوان الله
علیهم اجمعین .

وقالت المعتزله هم موجودون افعالهم الاختیاریه وکانوا لا
یتعجبون علی تسمیه العبد خالقا لئلا یقال ان نشاء الجبائی وقال
ان لا فرق بین الایجاد والمخلوق فسی العباد المخلوقین لافعالهم ولم
یبال بخرق الاجماع .

وقالت الجبریه و رئیسهم جهیم بن صفوان الترمذی و هو مذنب
ابی الحسن اشعری لافعل للعبد اصلا ولا اختیاریا لوقدره لهم
علی افعالهم وهی کلها اضطراریه کحرقا تالمرتعض وحرکات

و هر ترکیبی تشبیهت مییابد اینها همه از مقتضیات آن نظام و رابطه کلیهاست که بتقدیر الهی تعبیر شده .

و در خطاب باقا میرزا یوسف پروجر دی در عراق است

قوله المزیز : اما مسأله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی

رزق حکمت بالخیه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و

تقادیر الهیه روابط قویه صحیحیه که در بین اجزاء کائنات

الصروفی السابضه و اضافتها الی الخلق مجاز فعند عم جاء زید و ذهب
عمر و کقولک دلال الغلام و ابیض الشعر .

و بعضی المذهبین اعنی الجبریه و القدریه علی اصل لها و هو ان

دخول و تدور واحد تحت قدره قادرین حال . . . فالجبریه و قالوا

لا قدره للعبد علی الاختراع لما تبیین فکان الله مخترعها ضروره و

قالت المعتزله قدره العبد علی الافعال ثابته ضروره ضروره الامر

بها کقولہ تعالی اقموا الصلوه . . . و صاحبنا رحمهم الله لعل -

السنه لما وجدوا تفرقه بديهیه بین مانزاوله ای ثبای شره من الافعال

الاختیاریه و بین الحركات اما لهما دره بدون شعور و اختیار فائهم ^{علموا} . . .

ان للاختیار مدخلا فی الاول دون الثانی و منحهم الدلیل الدال علی

ان الله خالق کلشیئی ای شیئی کان عن اضافه الفعل الی اختیار العبد

مطلقا جمعوا بین امرین و قالوا الافعال واقعیه بقدره الله و کسب

است همراهی مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه از روابط
ضروریه جمیع قضایا .

و در کتاب بصیرت مهدی حکیم حمدانی درگیلان .
توله الحزیزه: اما شرارت و درندگی و خونخواری بیزید
از تهویر خود ایشان بود قضا را نباید متهم نمود قدر -

العباد از کتب اهل السنه .

عقیده گنوی اهل سنت و جماعت هم مانند شیعیان مذهب
بین الجبر و الاختیار است * از تفسیر سید احمد خلیان
مندی بر قرآن * .

نه وجودی در کار بود و نه عدهی نه جوی بود و نه بر فراز آن
آسمانی چه چیز بحرکت آمد بسوی کدام سمت در حرکت شد در تحت
و مراقبت چه کسی بحرکت آمد آیا آبها و دریا ی عمیق وجود داشت
... در آن حال نه مرگی بود و نه حیات حیات جاودانی روز و شب
از هم جدا نبودند فقط واحد حقیقی بدون اینکه اثری از خود
در خارج نشان دهد وجود داشت و بجز او هیچ نبود در
آن حال نخستین بار در وجود واحد حقیقی میل و اراده ظاهر شد
که منشاء آغاز مذکور گردید خرد مندانی که نور عقل و بصیرت
دل آنها را پر کرده ریشه وجود را از عدم یا فته اند کی میداند و

استعداد و لیاقت و اندازه خود اشیا است زیرا معنی
قدر اندازه است و قنای الهی که عبارت از حکم ربانی در
حقایق اشیا است بقدر و اندازه اشیا ظاهر میشود .

قضاء محموم و شروط

لوحی از حضرت بهاء الله است .
قوله الاعلیٰ :

هو السامع البصیر

یا شمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی محزون
صاف از آینده وارد شده اگر در دفتر عالم نثار نمائی مشاهده
کنی، آینده را که هم و غم را رفع نماید یا شمرتی در امر از امر

جد کس میتواند برای ما بیان کند که مبداء آفرینش و آغاز آن کسی
است کی میداند هستی از کجا سرچشمه گرفته است
این هستی از کجا آمده است آیا حادث است یا قدیم ذاتی است
آنکس که از با لاترین طبقات آسمان بینائی و بصیرتش مراقب جهان
و عالم هستی است این موضوع را میدانند .

* مختصر از ترجمه ریگ ویدا *

حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسلیم واجب اجلی است محتوم و همچنین اجلی است بقول خدای معلق اما اول باید بدان تسلیم نمود چه که حتم است لکن معنی قادر بر تأخیر و تبدیل آن بوده و دست و لکن در شرائع عامه است از قبل لذا تفویض و توکل محبوب و اما اجل معلق بمسألت و دعا رفع شده و میشود .

و در مواضع از حضرت عبدالبهاء است .

قوله العزيز: قضا و قسم است یکی محتوم و دیگری مشروط. که معلق گفته میشود قضای محتوم آن است که تأخیر و تبدیلی ندارد و مشروط آن است که ممکن الوقوع است مثلاً قضای محتوم در بین چراغ آن است که روغن بسوزد و تمام گردد پس خاموشی آن حتم است همین قسم در شیکل انسانی قوه ای خلق شده که بدون آن قوه زائل گردد و منتهی شود البته متلاشی گردد و اما قضای مشروط این است که هنوز روغن باقی است ولی بار شدید وزد و چراغ را خاموش کند این قضا مشروط است و معافانه و احتیاط ازین مشر و مفید است اما قضا محتوم که اتمام روغن چراغ است تأخیر و تبدیل و تأخیر نیابد .

علم سابق بحسب اشیاء اولی علت آن نیست

از حضرت عبدالجبار است .

قوله المیز : در علم الهی پیش و پس و اول و آخر نیست حقیقت هر شیئی علی ما هو علیه بجمیع انتقالات معلوم و مشهور چنانکه باغبان حقیقت اشجار را در بطن اشجار میداند که کدام تلخ است و کدام شیرین و لکن این علم سبب تحقق آن نیست اگر شما کشف نمائید و واقف گردید که این شجر را بزنان ثمری آیا علم شما سبب وجود آن میگردد نهایت این است که کمال علمی محیط بر مفاقیق اشیاء است علم الهی در حیز امکان نیز حصول صور اشیا نیست بلکه از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدس و عین تحقق اشیا است نه سبب تحقق اشیا .

حدوث خلقت نسبت بخالق

از حضرت عبد البها در مفاوضات است .

قوله المیزب: این عالم کون نسبت بمصانع حادث -

حقیقی است و بیون جسم مستند از روح است وقائم بسروح

پس جسم بالنسبة بسروح حادث ذاتی است و روح مستغنی از

جسم وبالنسبة بجسم قدیم ذاتی است عمر پند شمع همیشه

ملازم آفتاب ولکن آفتاب قدیم وشمع حادث زیرا وجود

شمع منوط بهوجود آفتاب اما وجود آفتاب منوط بشمع نه

آن فائز است و این فیض .

مستی صحتی آسمان در مرکز دوران دلم پیش سر نوع اصنام

از حضرت عبد البها در کتاب مفاوضات است .

قوله المیزب: ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول

اوهام و عهده اصنام افکار و تصور و ابداء ملتفت نیستند و اوهام

خویش را حقیقت مقدسه از ادراکات و منزه از اشارات شمرد
و خویش را اهل توحید و ملک سائره را عبدها و ثانی شمرد و
حال آنکه اصنام را با وجودی جمادی محقق اما اصنام افکار
و تصور انسان اوهم محض حتی وجود جمادی ندارند —
فاعتبروا یا اولی الابصار.

وقوله المیز: ملکوت باصطلاح طائری آسمان
گفته میشود اما این تعبیر و تشبیه است نه حقیقی و واقعی
زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس است از زمان و مکان
جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت پروردگاری
است مجرد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدس از اوهم
انسانی .

توسل با سبب اعتماد بر آید غیبی

از حضرت عبدالبهاء است .

قوله المیز: ای بنده جمال قدم در جمیع امور
متوسل بحی قیوم شو و متوکل بر ب و دود قلب انسان تا
اعتماد بر حضرتش از آن ننماید راحت و آسایش نیابد بلسی
سعی و کوشش و جهد و ورزش لازم و واجب و قرض و قصور و

فقرمذ موم و مقدون بلکه شب و روز آنی مهمل نماید بسود و
دقیقه نماید از دست داد و چون کائنات سائره باید لیل و
نهار را در زار مشغول شد و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر
واعیان ممکنات در خدمات مداومت گردولی باید اعتماد بر
تأییدات نمود و اتکاء و اتکال هر فیوضات کرد زیرا اگر فیض
حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر تبخشد -
کوشش فائده ندهد و همچنین تا اسباب تمسک نشود و بواسطه
تشبه نگردد ثمری حاصل نشود ای الله ان یجری الامور
الا باسبابها و جعلنا لک شیئی سمیاء .

بدر و احسان و اشجان

از حضرتتبیاء الله در کتاب ایقان است .
قوله الاعلیٰ : و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال
نمود با اصحاب خود فرمودند و در هر مرتبه بداء شد و بعضی از
آن اصحاب معدوده بعلمت ظهور بداء اعراض مینمودند تا
آنکه باقی نماند از برای آنحضرت مگر پهل نفس و یا هفتاد
و دو نفس و تمدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه
در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق

از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سمادت از
شقاوت و غار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم
احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون .
و از حضرت عبد البهاء است .

قوله المصيز: ايتها المنشرحة الصدر بانوار الملكوت
اعلمى ان الحكمة الالهية اقتضت ظهور الامتحان والافتتان

در قرآن سوره قتال است .

قوله تعالى : ولتبلونكم حتى تعلم المجاهدين منكم
والصابرين ونبلو اخياركم .

و در کتاب کافی در باب الابداء از حضرت صادق است .
ما بعث الله نبيا حتى ياخذ عليه ثلاث خصال الاقراره بالعبودية
وخلق الاعداد وان الله يقدم عايشاه ويؤخر ما يشاء .
و در تورات است .

تارة اتكلم على امه و على مملكه بالقلع والهدم والاهلاك فتخرج
تلك الامة التي تكلمت عليها من شرها فاندم عن الشر الذي قصدت من
اضع بها وتارة اتكلم على امه و على مملكه بالدينه والغرس فتفعل
الشرقي عيني فلا تسمع لصوتي فاندم عن الخير الذي قلت اني احسن
اليها به .

فی عالم الامکان ولا یکاد یتّم امر فی الوجود من غنّه و ثمینہ
وختیره و خطیره الا بالامتحان فلو کان ابواب الراحة والرضی
مفتوحه علی وجه عواری المسیح من این کان یشهر خلوص
پدارس العواری من غباثة یهود الاسخر یوطی انماظهر
فنازل الاول ورنائل الثانی بسبب الامتحان والافتحان

و در کتاب مجمع البحرین است .

و قد تکررت الاحادیث من الفریقین فی البداء مثل اعظم اللہ
بمثل البداء وثوله ما بعث اللہ نبیا حتی یقولہ بالبداء و فی حدیث
صاحف ما بد اللہ فی شیء کما بد اللہ فی اسمعیل ابنی اذ مواضع
بداء عهد قدیم و جدید و قرآن قصه نوح اسحق یا اسمعیل در
غایت شهرت استواز مواضع آن در دوره حضرت رسول آیه قرآنی و ما
جعلنا الرؤیا التي ارینا ک الا فتنه للناس و شان نزول آن نیز کمال
شهرت دارد و بداء مذکور در حق اسمعیل بن جعفر در آثار این امر
نیز مذکور است و در کتاب بیان عقیده بداء ازارکان ایمان ثبت گردید
و مواضع کثیره از بداء در دوره این امر بداء در قیام بمکد باظهر
کوفه در دوره حضرت ثقلید یا بداء در حق محمد علی شاه در دوره
حضرت عبد البهاء در تاریخ این امر ثبت میباشد .

فهذا من جملة حکم ظهور الامتحان فی عالم الانسان و قوله المزہر امتحان از برای صادقان موهبت حضرت یزدان است زیرا شغور شجاع بمیدان امتحان حرب شدید بنهایت سرور و شادمانی بشتابد ولی جیان بترسد و بلرزد و بجزع و فزع افتد و همچنین تلمیذ ماهر دروس و علوم خویش را - بنهایت صهارت تتبع و حفظ نماید و در روز امتحان در حضور استادان در نهایت شادمانی جلوه نماید و همچنین ذهب خالص در آتش امتحان با روی شکفته جلوه نماید پس واضح شد که امتحان از برای نفوس مقلد به موهبت حضرت یزدان است اما از برای نفوس ضعیفه بلای ناگہان .

اراده باطنی و ظاہری

از حضرت بہاء اللہ در لوح خطاب بشیخ سلطان است .

قوله الاعلیٰ : آنچه در ارین مشاهده مینمائی ولو در ظاہر مخالف اراده ظاہری ہیا کل امریہ واقع شود -
ولکن در باطن کل بارادہ الہیہ بود و خواہد بود
و اگر نفسی درین بیان مذکور تفکر نماید مشاهده مینماید کہ

زره از ذرات حرکت نمیکنند مگر بار باره حق واحدی بحرفی
عارف نشده مگر بحشیت او .

مقامات چهارگانه توحید و بیان عبادت حق تعالی

از حضرت نقطه در صحیفه اصول و فروع است .
قوله الاعلی : هر کس بحقیقت توحید نماید عمل

هیکل التوحید ای صورته التي استقر عینہ فیہا لتامها و
کمالها حدود عنها ما ذکر فی حدود الایمان و منها لا خلاص
فی تفریدا لذات و تجرید الصفات و توحید الاقسام و قطع الجهات فی
العبادة و هذا جملة حدود التوحید لانه من جهة اصول حدوده
الکلیه له اربعة حدود الاول و قال الله لا تتخذوا الالهین اثنا
هو آله واحد و الثانی لیس کعلمه شیئی و الثالث هذا خلق الله فارونی
ماذا خلق الذین من دونه و الرابع فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل
عملا صالحا و لا یشرك بعبادته ربه احدا و اما فروع حدوده فلیس
فی الوجود ما فی الوجدان و العیان و لا فی الغیب و الوجدان شیئی

بمقامات توحید نموده و اکثر خلایق در مقام توحید عبادت
مشرك و در مقام توحید فعلی كافر گشته اند من حیث لا یحقلون
بدانكه ذات واحد لا شریك له مستحق عبادت است لا غیر او
و هر كه عبادت نماید ذات او را با و بدون توجه بشیئی بخلق
او و بدون تمنا از برای جزاء غیر او بتحقیق كه عبادت كرده
است خداوند را بشأنی كه در حق او ممكن است و باید
یقین نماید كه ذات بذاته لن یوصف ولن یعرف ولن یدعبد

یری قبل الله او بدون الله قال امیر المؤمنین علیه السلام ما را یت
شیئا الا و رایت الله قبله او مع لیس اول التقسیم بان یکون ما یراه
قسمین احدهما یری الله قبله والاخر یری الله معه و لا لتردید
بان یکون ما یراه مترددا بین الحالین بل المراد شیطان کل مراد احد
ان یکون المعنی ما رایت شیئا الا و اری الله قبله و معه و یلزم هذا
فی حکم المخطوق و معه و بعده ای یری الله قبل الشیئی و مع الشیئی
و بعده و ثانیتهما انه علیه السلام له حالتان حاله المقامات و فی
هذا حاله کشیئی یری الله قبله ای لا یری الا الله تعالی و حاله الامام
علیه السلام و فی هذه الحالة کشیئی یری الله معه فاوفی الوجد -
الثانی للتقسیم لحال الرأی فانه حالتان .

و اذا كان اتباع الغير و الانقیاد الیه عبادة له فاکثر الخلق

بوده و هست و عبادت بت واحدی لایق ساحت عزّ او نیست و این
مقام غایت عظیمه الهی است بعبد که هرگاه وارد شود گل را
در ظل فضل او مشاهده نماید و هرگاه کسی با صفتی یا
احدی از آل الله سلام الله علیهم در مقام عبادت توجه
نماید کافر گشته و عبادت نکرده خدای را و هرگاه کسی بطمع

عند التحقیق یقینون علی عبادہ اهلوا نفوسہم الخسیسہ الدنیہ و
شہواتہم البہیمیہ والصعبہ علی کثرہ انواعہا و اختلاف اجناسہا
وہی اصنامہم الّتی ہم علیہا عاکفون والانداد الّتی ہم لہا من
دون اللہ ما بدون و هذا هو الشک الخفی. نسأل اللہ سبحانہ ان
یرخصنا عنہ ویطہر نفوسنا عنہ بعبقہ و کرمہ و ما احسن ما قالت رابعہ
العدویہ رضی اللہ عنہا

لک الف محبوب مطاع امرہ دون الآلہ وتدعی التوحیداً

” اربعین شیخ بہائی ”

نقل الامام الرازی فی التفسیر الکبیر اتفاق المتکلمین علی ان من
عبد اللہ و دعا لاجل الخوف عن العقاب او الطمع فی الثواب لم یصح
عبادتہ و دعاؤہ ذکر ذلك عند قولہ تعالی ادعوا ربکم تضرعاً و خفیہ و
جزم فی اوائل تفسیر الفاتحہ بانہ الذوق صد اصلی لتوا بہ اولہرب

” کشکول شیخ بہائی ”

من عقابہ فستملانہ

رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را
هر آینه محبوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او
نیست بل سبیل عبادت این است که او را عبادت نماید
بوسیله‌ی که شود نافر شود را فرموده بلا ذکر شیئی سواه و هرگاه
حکم محکم از برای عابدین بنار جهنم فرموده بود حق بود
بر عابد که او را با استحقاق ذات عبادت نماید و راضی بنار
شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است و رضوان اول عطیه
است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سبحان الله عما
یشرکون . . . هر کل فریض است اقرار بتوحید ذات و بیفات
و افعال و عبادات.

این صفحه عمدتاً خالی است

www.tabarestan.info
تبرستان